



Implication and Redundancy of 'lā' in the Quran: An Analysis of the Interpretive Challenges

Ehsan Rasuli kerahroudi, Ph.D. student, Arak University

Dr. Ebrahim Anari Bozchallouei



(Corresponding author), Associate Professor, Arak University

Email: i-anari@araku.ac.ir

Dr. Seyyed Abolfazl Sajjadi, Associate Professor, Arak University

Dr. Ahmad Omidali, Assistant Professor, Arak University

Abstract

The omission and redundancy of some letters and words in the Holy Quran are challenging issues among interpreters. A number of syntacticians have differentiated between omission and implication; while elimination means the element is neither present nor could be implied, ellipsis occurs when the element is not explicitly present but could be implied. By adopting a descriptive-analytical method and using the exegesis books, the present study aims to determine the Quranic verses in which 'lā' (no) has been regarded as implicit or redundant. Also, it tries to elaborate on these cases as discussed by syntacticians, and analyze them with respect to their context. The results show that the implication of *lā* in the Quran is comparative and auricular; the former has happened only in verse 58 of surah *Yūṣuf*, and the latter has occurred in the rest of the verses. The Kufis argue for the implication of *lā* and the Basris for an implicit annexed (*Muḍāf*). Considering the context is very important in comprehending and interpreting a text. Once the context is taken into account, it can be said that *lā* has an emphatic function in Quran. In addition, the meaning of the verses could be properly understood without the implication of *lā*. The redundancy of 'la' in the Quran does not imply that it is useless but as the context shows, it is used to emphasize negation.

Keywords: The Holy Quran, Implication, Redundancy, *Lā*, Context



سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۹ - پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۹۷ - ۱۱۴	HomePage: https://jquran.um.ac.ir/
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۳/۱۵
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2022.67747.1006

اضمار و زیادت حرف «لا» در قرآن با بررسی چالش‌های تفسیری آن

احسان رسولی کرهرودی

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

دکتر ابراهیم اناری بزچلوئی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

Email: i-anari@araku.ac.ir

دکتر سید ابوالفضل سجادی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

دکتر احمد امیدعلی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

چکیده

حذف و زائدبودن برخی حروف در قرآن کریم از جمله مباحث چالش‌برانگیز در بین مفسران است. برخی علمای نحو، بین حذف و اضمار فرق قائل می‌شوند؛ حذف آن است که اثری از کلمه محذوف در کلام نباشد، برخلاف اضمار که در لفظ، پنهان و ولی در معنا، مدنظر است. نوشتار حاضر با روش توصیفی تحلیلی و رجوع به کتب تفسیری درصدد بیان آیاتی است که در آن‌ها حرف «لا» مضمّر یا زائد است و سپس اقوال گوناگون نحویان در خصوص آن آیات را بیان می‌کند و باتوجه به بافت و سیاق کلام به تحلیل و بررسی آن‌ها می‌پردازد.

طبق بررسی کتب تفسیری و آرای نحویان، اضمار حرف «لا» به دو صورت قیاسی و سماعی است که فقط در آیه ۸۵ سوره یوسف، قیاسی و در دیگر آیات، سماعی است. در آیات مدنظر، کوفی‌ها به اضمار حرف «لا» و بصری‌ها به تقدیر مضاف معتقدند. توجه به بافت و سیاق کلام، از جمله موارد مهم در تفسیر و فهم متن است. در نظر گرفتن سیاق متن در آیاتی که حرف «لا» مضمّر است، منجر به تأکید معنای کلام شده است. همچنین می‌توان بدون اضمار حرف «لا» به ترجمه و معنایی صحیح از آیات دست یافت. زیادت حرف «لا» در قرآن به معنای بیهوده بودن آن در کلام نیست؛ بلکه باتوجه به سیاق متن برای افاده تأکید نفی است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، اضمار، زیادت، حرف لا، سیاق.

مقدمه

اضمار و تقدیر را می‌توان یکی از زیرمجموعه‌های مبحث ایجاز در علم بلاغت به شمار آورد و نوعی خروج از معیار و شکل طبیعی کلام دانست که برجستگی کلام را به همراه دارد. به‌کارگیری اضممار و تقدیر در متون ادبی، متنی باز و درخور بازخوانی برای خواننده ایجاد می‌کند و منجر به تفکر و دقت نظر او در بافت و سیاق متن می‌شود. قرآن کریم این معجزه الهی نیز که در اوج فصاحت و بلاغت کلام است با به‌کارگیری این صنعت، سبب جلب توجه و تأمل مفسران و ادیبان شده است و آنان را در فراز و فرود فهم آیات قرآن قرار داده است. اصل در کلام، بر ذکر است؛ اما گاهی حذف یا اضممار و تقدیر که با وجود قرینه صورت می‌گیرد بر ذکر برتری دارد.

برخی نحویان میان حذف و اضممار تفاوت قائل شده‌اند. درحقیقت، حذف بر چیزی اطلاق می‌شود که اثری از آن در لفظ و معنا نیست، اما اضممار آن چیزی است که در لفظ پنهان ولی در معنا موجود است. موضوع زائد دانستن یا ندانستن حروف در قرآن، موضوعی است که از دیرباز محل بحث مفسران بوده است. با بررسی دیدگاه‌های موجود می‌توان دریافت که زائد بودن دال بر بیهوده بودن نیست؛ چراکه زیادت کلمه‌ای، منجر به تأکید کلام و توجه به سیاق، درک و فهم بهتر این موضوع برای خواننده خواهد شد. نوشتار حاضر با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی در پی پاسخگویی به این سؤالات است: ا. آیا همه ادیبان و مفسران بر اضممار یا زائد بودن حرف لا در آیات محل بحث متفق القول هستند؟ ب. اضممار حرف لا در قرآن قیاسی است یا سماعی؟ ج. مضمردانستن یا زیادت حرف لا در کلام قرآن چه تأثیری در معنا و مفهوم آن دارد؟

فرضیه‌های پژوهش عبارت‌اند از: ا. کوفی‌ها در آیات محل بحث، حرف لا را مضممر می‌دانند، اما بصری‌ها مضافی را در تقدیر می‌گیرند. برخی مفسران نیز در بعضی از آیات، حرف لا را مقدر یا زائد در نظر نمی‌گیرند. در آیاتی که برخی نحویان حرف لا را زائد در نظر می‌گیرند، آن را زائد برای تأکید می‌دانند؛ ب. در آیه‌ای از قرآن کریم، اضممار حرف لا، قیاسی و در دیگر آیات محل بحث، سماعی است؛ ج. در این آیات، اضممار و زیادت حرف لا به‌منظور بافت و سیاق کلام و در تأیید و تأکید مفهوم کلام است.

در باره پیشینه این پژوهش می‌توان گفت که تقریباً اکثر کتب تفسیری و ادبی در زمینه قرآن به این مسئله پرداخته‌اند؛ از جمله، معانی القرآن، نوشته ابوزکریا یحیی بن زیاد معروف به فرّاء؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، نوشته محمد بن جریر طبری؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، نوشته علامه فضل بن حسن طبرسی؛ الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، نوشته ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری. مقاله «اختلاف العلماء فی الحروف الزائدة فی القرآن الکریم»، وهیبی، مجله الآداب لجامعة الملک

سعود؛ نگارنده در پژوهش خود به بررسی اصطلاح زائد و زیادت در بین نحویان و ذکر حروف زائد در قرآن پرداخته است. درباره زیادت حرف لا نیز فقط به بیان برخی آیات در قرآن بسنده کرده و آن‌ها را تحلیل و بررسی نکرده است.

پایان‌نامه لا فی القرآن الکریم در اسسه نحویة دلایة، نعیم صالح سعید نعیرات، ۲۰۰۷م؛ در این پایان‌نامه نیز پژوهشگر صرفاً به بیان و بررسی آیات از جنبه نحوی پرداخته است. این در صورتی است که در مقاله حاضر علاوه بر این، در پی بررسی معنایی آیات باتوجه به بافت و سیاق کلام هستیم. در خصوص ضرورت پژوهش می‌توان گفت: قرآن کریم و آیات نورانی آن از آغاز نزول در ادبیات بازتاب چشمگیر و گسترده‌ای داشته است. نحویان کوفی و بصری نیز اهتمام ویژه‌ای به قرآن کریم دارند و اغلب شاهد مثال‌های نحوی خود را از آیات قرآن انتخاب می‌کنند. ادیبان علم نحو اشارات پراکنده‌ای را در کتب خود درباره حرف لا داشته و به بررسی آن از جنبه نحوی پرداخته‌اند. اثری مستقل به بررسی اضمار و تقدیر حرف لا در قرآن نپرداخته است، لذا این امر سبب شد تا در این نوشتار به بررسی این مسئله از جنبه نحوی و معنایی بپردازیم و نیز باتوجه به سیاق کلام و تأثیر آن در بیان معنا و مفهوم آیات، این مسئله را بررسی کنیم.

۱. تفاوت بین حذف و اضمار

برخی دانشمندان علم نحو معتقدند که بین حذف و اضمار فرق است. در کتاب عمدة الحفاظ این‌گونه آمده است که: «الاضمار حذف الشیء و ارادته» (سمین حلبی، ۳۸۶/۲). در کتاب حاشیة محی الدین نیز آمده است که: «الفرق بین الاضمار و الحذف أن اثر المضمّر باق ظاهر دون اثر المحذوف لكونه منسیا» (شیخ‌زاده، ۱۴۵/۱). بنابراین، مضمّر کلمه‌ای است که اثری از آن در سخن باشد و محذوف آن است که اثری از آن در سخن نباشد.

ابوالبقاء معتقد است که: «الحذف اسقاط الشیء لفظاً و معنی و الاضمار اسقاط الشیء لفظاً لا معنی» (ابوالبقاء، ۳۸۴)؛ درحقیقت، حذف بر چیزی اطلاق می‌شود که اثری از آن در لفظ و معنا نیست، اما اضمار آن چیزی است که در لفظ پنهان ولی در معنا موجود است.

عبدالقاهر جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز درباره بیت «دیار مئة إذ مئی تساعفنا ولایری مثلها عجم و لا عرب» (ذوالرمة، ۱۱) می‌گوید: «انشده بنصب (دیار) علی اضمار فعل، کانه قال: اذکر دیار مئة» (۱۰۷). همان‌طور که مشخص است کلمه دیار منصوب به فعل اذکر است که لفظ آن در شعر نیست، ولی با وجود تأثیرش، عبدالقاهر آن را مضمّر دانسته است، نه محذوف.

نکته‌ای که درخور تأمل این است که با وجود این تفاوت، با مطالعه برخی کتب قدما در علم نحو و

بلاغت، بعضی از آنان در کتاب خود این تفاوت را رعایت نمی‌کنند و در بسیاری از مواقع این دو لفظ را در موضع یکدیگر به کار می‌برند؛ برای مثال، ابن‌عصفور در کتاب شرح جمل الزجاجی در ترکیب بیت مذکور، کلمه دیار را منصوب به فعل محذوف می‌داند (۲۲۸/۲). ابوحنیان نیز در مثال «أَنَّ لَوْ يَشَاءُ» (رعد: ۳۱)، هر دو اصطلاح را در آن واحد به کار می‌برد و ابتدا آن را جواب قسم محذوف می‌داند؛ یعنی «وَأَقْسَمُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا» و در ادامه، وجود آن به همراه لَو را دلیلی بر اضممار قسم می‌داند (۳۹۰/۶).

با وجود تفاوت میان حذف و اضممار، درباره حرف لا نیز اگرچه در کلام وجود نداشته باشد، اما چون در معنا مؤثر است آن را مضممر به شمار می‌آوریم، نه محذوف.

ذکر این نکته لازم است که گاهی حذف در مقابل ترک قرار می‌گیرد؛ برای مثال، تفتازانی در کتاب المطول در باب احوال مسندالیه، عبارت «أَمَّا حَذْفُهُ» را به کار می‌برد و در باب احوال مسند، عبارت «أَمَّا تَرْكُهُ» را به کار می‌برد که در اینجا مراد از حذف آن است که کلمه در لفظ وجود ندارد اما در نیت وجود دارد و مراد از ترک آن است که کلمه نه در لفظ و نه در نیت، وجود ندارد. مسندالیه رکن اعظم و جزء اقوم کلام است، اگر در لفظ نباشد گویا در لفظ ذکر شده است، چون در نیت وجود دارد؛ اما مسند اگر در لفظ نباشد گویا در نیت هم نیست (۱۸۵ و ۲۸۶؛ حجت هاشمی خراسانی، ۱۹۶/۶).

۲. نقش سیاق و بافت در تفسیر قرآن

سیاق در لغت از ریشه «س و ق» است؛ سَوَّقٌ، سُمَّتُهُ، سَوَقًا و رَأَيْتُهُ يَسُوقُ سِيَاقًا أَيْ يَنْزِعُ نَزْعًا عِنْدَ الْمَوْتِ (فراهیدی، باب سوق).

ابن‌فارس ذیل ماده «س و ق» می‌گوید: «السین و الواو و القاف اصل واحد و هو حَدُّ الشَّيْءِ. يُقَالُ سَاقَهُ يَسُوقُهُ سَوَقًا و السِّيْقَةُ مَا اسْتَيْقَ مِنَ الدَّوَابِّ» (باب سوق).

بافت یا سیاق در اصطلاح عبارت است از ساختارهای زبانی و غیرزبانی که به‌طور نظام‌مند شکل ارتباط را تحت تأثیر قرار می‌دهد (فتوحی ۱۹۷).

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی به نقش سیاق در فهم و تفسیر قرآن توجه کرده‌اند. توجه نکردن به سیاق در برخی آیات، منجر به فهم غلط از آن آیات می‌شود؛ برای مثال، در آیه «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶) در صورت توجه نکردن به سیاق آیات ممکن است آیه را این‌گونه بفهمیم که خداوند هم بندگان و هم افعال آن‌ها را آفریده است، اما با در نظر گرفتن بافت و سیاق کلام متوجه می‌شویم که این آیه به نقل از کلام حضرت ابراهیم به قوم خود و نکوهش آن‌ها به علت بت‌پرستی است و آیه در سیاق نکوهش شرک آن‌ها آمده است. با این وجود، منظور از «وَمَا تَعْمَلُونَ» بت‌هایی است که آن‌ها با دست خود

می‌ساختند (قائمی‌نیا، ۳۲۸).

در سیاق، به اجزای کلام توجه فراوانی می‌شود؛ زیرا سیاق به‌مانند یک کل می‌ماند که معنای آن به‌سبب اجزایش و معنای اجزا هم توسط خود آن کل تعیین می‌شود. درحقیقت، رابطه‌ای دوری میان کل و اجزا در سیاق وجود دارد. از منظر علم نشانه‌شناسی، این نکته بدین معناست که نشانه‌ها درون سیاقی خاص، به تأکید و تقویت معانی یکدیگر می‌پردازند (همان، ۳۳۵).

عبدالقاهر جرجانی نیز در نظریه نظم، توجه به سیاق را عاملی بسیار مهم در اعجاز قرآن می‌داند. به نظر او اعجاز قرآن در نحوه ترکیب کلمات یا در قوانین نحو نهفته است. مراد عبدالقاهر از نحو، همان علم نحو در مقابل علم صرف نیست؛ بلکه منظور او قوانین تنظیم کلام است که در ارتباط با علم معانی و بیان است و آن را در قالب نظریه نظم مطرح می‌کند (بدوی، ۱۱۱ تا ۱۱۲).

زرکشی نیز در کتاب البرهان فی علوم القرآن درباره سیاق معتقد است که سیاق از بزرگترین قرینه‌های دال بر مراد متکلم است، پس هرکس آن را نادیده بگیرد در نظیرش به اشتباه افتد و در مناظراتش دیگران را به اشتباه اندازد (۳۳۵) و نیز برای درک بهتر نقش سیاق در فهم آیات به آیه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» (دخان: ۴۹) اشاره می‌کند. تعبیر عزیز کریم برای تکریم به کار می‌رود، ولی در این مورد با توجه به سیاق آیات قبلی و کلمه ذُق معلوم می‌شود که این تعبیر بر ذلیل و حقیر شمردن اشخاص مدنظر دلالت دارد.

۳. اضممار حرف لا

راجع به اضممار حرف لا می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: ۱. اضممار حرف لا به‌صورت قیاسی؛ ۲. اضممار حرف لا به‌صورت سماعی.

البته لازم به ذکر است که برخی نحویان واژه حذف را در معنای مضمّر به کار می‌برند و گاهی مرادشان از حذف همان مضمّر است؛ زیرا همان‌طور که در تفاوت حذف و اضممار بیان کردیم حذف بدین معناست که هیچ اثری از محذوف چه در لفظ و چه در معنا در کلام نباشد، در صورتی که در این موارد مراد آن‌ها حذف لفظی است نه معنوی.

۳.۱. اضممار حرف لا به‌صورت قیاسی

علمای نحو برای اضممار حرف لا به‌صورت قیاسی دو شرط اساسی را در نظر می‌گیرند: ۱. لا نافیہ بر سر فعل مضارع بیاید؛ ۲. در جواب قسم واقع شود (خطیب ۳۰۸؛ سیرافی، ۲۷۷/۱)؛ برای مثال، می‌توان به بیتی از امرؤالقیس استناد کرد: «فَقُلْتُ يَمِينُ اللَّهِ أْبْرَحُ قَاعِدًا وَ لَوْ قَطَعُوا رَأْسِي لَدَيْكَ وَ أَوْصَالِي؛ پس گفتم به خدا سوگند در همین جا می‌نشینم اگرچه در نزد تو سرم را بزنند و اعضايم را قطع کنند.» در این بیت،

ابرح به معنای لا ابرح است که حرف لا در تقدیر است (ابن هشام، ۱۵۲).

در قرآن کریم آیه‌ای به عنوان شاهد مثال در این زمینه آمده است: «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذُكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (یوسف: ۸۵)؛ «[پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک شوی.» تَفْتَأُ، در اصل، لا فْتَأُ بوده است که حرف نفی لا، مضممر و در تقدیر است که قرینه آن نبودن نون تأکید «ن» در فعل مضارع تَفْتَأُ است؛ زیرا واجب است که فعل مضارع مثبت در جواب قسم به همراه نون تأکید بیاید (ابن عاشور، ۱۰۸/۱۲). از آنجایی که «لا تَفْتَأُ» پیوستگی در امر را نشان می‌دهد، بدین معنا نیست که حضرت یعقوب بدون هیچ انقطاعی به یاد یوسف بوده است؛ بلکه این نوع بیان، شدت عاطفی ارتباط حضرت یعقوب با فرزندش یوسف را می‌رساند و اضمار حرف لا در این آیه باتوجه به سیاق کلام نه تنها بر موسیقی کلام افزوده است، بلکه خداوند متعال شدت این پیوستگی، ارتباط و اتصال را از جنبه معنایی به خوبی در لفظ نیز نشان داده است.

۲.۳. اضمار حرف لا به صورت سماعی

اضمار حرف لا به صورت سماعی زمانی رخ می‌دهد که بر سر فعل مضاع بیاید و در جواب قسم نباشد. در این قسمت به ذکر این آیات در قرآن کریم می‌پردازیم.

۱. «وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۲). شاهد مثال در این آیه، فعل تکتُموا است که در آن می‌توان دو وجه را در نظر گرفت: اول اینکه، به وسیله حرف واو به فعل لاتلبسوا عطف شده و مجزوم است و حرف لا در آن، مضممر و در تقدیر است؛ دوم اینکه، منصوب به آن مضممر است که در این صورت حرف واو را واو معیه یا واو صرف می‌نامند؛ بدین معنا که مانع جمع بین دو حکم می‌شود، یعنی لا تَجْمَعُوا لُبْسَ الْحَقِّ وَ كِتْمَانَهُ. مثال این آیه در کلام عرب این چنین است که «لَا تَأْكُلُ السَّمَكَ وَ تَشْرَبُ اللَّبْنَ»؛ یعنی لا تَجْمَعُ أَكْلَ السَّمَكِ مَعَ أَنْ تَشْرَبَ اللَّبْنَ (فراء، ۳۴/۱؛ ابوالفتوح رازی، ۲۴۴/۱). در این صورت، نهی از مجموع دو عمل می‌شود و نهی شامل یکی از آن دو به تنهایی نمی‌شود. بنابراین، احتمال اول؛ یعنی مجزوم بودن مناسب‌تر است. شاید بتوان علت مضمراً آمدن حرف لا را جمع بین دو وجه دانست که هر دو مطابق با قواعد زبان است.

ابن مسعود این آیه را به صورت «وَ تَكْتُمُونَ» قرائت کرده و آن را جمله حالیه می‌داند که در اصل «وَ أَنْتُمْ تَكْتُمُونَ أَوْ كَاتِمِينَ» است (آلوسی، ۲۴۸/۱). بنابراین، باتوجه به نوع حرف واو معنا تغییر می‌کند: ا. و حق را با باطل مخلوط نکنید و حق را در حالی که می‌دانید پنهان نکنید (واو عطف)؛ ب. با پنهان کردن حق، آن را با باطل مخلوط نکنید، در حالی که می‌دانید (واو معیت)؛ ج. حق را با باطل مخلوط نکنید در حالی که آن را پنهان می‌کنید و می‌شناسید (واو حالیه). آنچه اکثر مترجمان قرآن در ترجمه‌هایشان بدان توجه کرده‌اند،

اضمار حرف لا و معطوف بودن فعل تکتّموا است.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انفال: ۲۷). در این آیه همچون آیه ۴۲ سوره بقره یا حرف لا را در تخونوا مضمر می‌دانند که عطف بر ماقبل و مجزوم است یا حرف آن را مقدر می‌دانند که واو را معیه یا صرف در نظر می‌گیرند؛ همانند «لَا تَنْتَهَ عَنْ خَلْقٍ وَتَأْتِي مِثْلَهُ» که واو در آن واو معیه یا صرف است. مراد از امانت در این آیه می‌تواند دین یا اعمال انسان باشد (طبری، ۱۴۶/۹ تا ۱۴۷). در این صورت نیز اگر حرف آن را در تقدیر بگیریم نهی از مجموع دو خیانت می‌شود و نهی شامل یکی از آن دو به تنهایی نمی‌شود، پس احتمال اول؛ یعنی مجزوم بودن بهتر است.

باتوجه به سیاق کلام شاید بتوان علت اضمار حرف لا را در این امر دانست که خداوند مؤمنان را از خیانت به خدا و رسولش نهی کرده است و اگر خلاف آن عمل کنند، خیانت به خدا و رسولش قطعاً منجر به خیانت در امانت می‌شود.

۳. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۸۸). در این آیه، حذف نون در تَدْلُوا یا به سبب عطف آن به لَا تَأْكُلُوا است که مجزوم به نهی است یا به دلیل منصوب بودن آن به تقدیر حرف آن است، البته اگر حرف واو به معنای مَع باشد. باتوجه به سیاق کلام، دلیل اضمار حرف لا و مثبت آمدن فعل در ظاهر را می‌توان در این امر دانست که توجه نکردن به حکم ابتدای آیه (اینکه اموال یکدیگر را میان خودتان به باطل نخورید) منجر به این می‌شود که برای خوردن اموال مردم، آن را به سمت حاکمان نیز بکشانید. با توجه به نوع واو، ترجمه آیه این گونه می‌شود که: ا. و اموالتان را در میان خود به باطل نخورید و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان سرازیر نکنید (واو عطف). در اینجا نهی از هر دو کار است؛ یعنی نخورید و نکشانید؛ ب. با سرازیر کردن اموالتان به سوی حاکمان، آن‌ها را در میان خود به باطل نخورید (واو مع). در صورتی که در اینجا فقط نهی از خوردن است.

۴. «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضَلُّوا» (نساء: ۱۷۶). درباره این آیه سه نقل قول وجود دارد: ا. طبق نظر کوفی‌ها حرف لا در آن تَضَلُّوا در تقدیر است و در اصل لِأَلَّا تَضَلُّوا است؛ یعنی خداوند برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ ب. طبق نظر بصری‌ها، مضافی در تقدیر است و به اضمار حرف لا معتقد نیستند؛ بدین معنا که (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ كَرَاهَةَ أَوْ حَذَرَ أَنْ تَضَلُّوا). خداوند برای شما بیان می‌کند به سبب کراهت از این مسئله که گمراه شوید یا از ترس اینکه گمراه شوید. بر اساس نظر میرد، حذف مضاف شایع‌تر از حذف لا است؛ ج. برخی همچون اخفش به اضمار حرف لا یا مضاف معتقد نیستند و بر این باورند که حرف آن با فعل ما بعد خود تأویل به مصدر می‌رود؛ بدین معنا که يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ صَلَالَتَكُمْ لِتَجْتَنِبُوا (ابن عادل، ۱۵۷/۷ تا ۱۵۸)؛

طبرسی، ۲۲۹/۳.

باتوجه به بافت و سیاق کلام «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيئُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نساء: ۱۷۶) می‌توان چنین برداشتی از مفهوم آیه داشت که خداوند قوانین کلاله (ارث خواهر و برادری) را برای مردم بیان می‌کند و در مقابل اگر آن‌ها به دستورات خداوند عمل نکنند قطعاً منجر به ضلالت و گمراهی آن‌ها می‌شود. همچنین نیازی به تقدیرگرفتن کلمه‌ای در آیه مدنظر نیست و می‌توان آیه را به این صورت ترجمه کرد؛ اینکه گمراه شوید خداوند برای شما بیان می‌کند.

(گمراه شوید) امری ذهنی است و عمل گمراهی صورت نگرفته است. اصل بر عدم تقدیر است؛ لذا همان صورت و ظاهر آیه، یعنی «أَنْ تَضِلُّوا» بهتر از «لَا تَضِلُّوا» یا «كِرَاهَةً أَنْ تَضِلُّوا» است. ۵. «وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُزُومَةً لِيَأْتِيَنَّكُمْ أَنْ تَبُورُوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۲۴). درباره این آیه سه صورت بیان شده است: ۱. «أَنْ تَبُورُوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ»، عطف بیان برای کلمه ایمان و حرف لا حذف شده است؛ یعنی آن لا تَبُورُوا مراد است. بر این اساس، معنای این بخش از آیه این چنین می‌شود: سوگند به خدا را حجتی برای ترک نیکوکاری و مانعی برای تقوا و اصلاح میان مردم قرار ندهید.

۲. در این قسمت از آیه، حرف لا محذوف و عبارت محل بحث، متعلق به فعل لَا تَجْعَلُوا است که بیان‌کننده علت نهی از سوگند فراوان به خداوند است. پس معنای آیه این گونه می‌شود: خدا را در معرض سوگندهایتان قرار ندهید، زیرا در کارهای شخصی، نیکوکار و پارسا نمی‌شوید و در امور اجتماعی نیز توفیق اصلاح میان مردم را نمی‌یابید. این وجه با جمله «و تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» سازگار نیست، زیرا رابطه‌ای میان (خدا را در معرض سوگندها قراردادن) با (اهل اصلاح میان مردم نشدن) نیست، مگر اینکه با تکلف گفته شود کسی که زیاد سوگند می‌خورد، حرمتی برای نام خداوند قائل نیست و نیکی و تقوا را از دست می‌دهد، در نتیجه نمی‌تواند به اصلاح میان مردم پردازد؛ زیرا کسی که فراوان قسم می‌خورد سخنش در جامعه اثری ندارد.

۳. در این قسمت از آیه، حرف لا محذوف نیست و درحقیقت حکم نهی از قسم فراوان به اسم الله را بیان می‌کند. پس معنای آیه این چنین می‌شود: خداوند را در معرض قسم‌هایتان قرار ندهید تا بتوانید به مقام ابرار و افراد باتقوا و مصلحان میان مردم برسید. این وجه، به دلیل حذف نشدن، تکلف کمتری دارد و با ظاهر آیه هماهنگ‌تر است، گرچه ممکن است با برخی از شأن نزول‌ها هماهنگی کامل نداشته باشد (جوادی

آملی، ۱۱/۲۰۹ تا ۲۱۰؛ ابن جوزی، ۱/۱۹۴).

۶. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» (حجرات: ۲). در این آیه نیز برخی حرف لا در آن تَحْبَطَ را مضمَر می‌دانند؛ یعنی «لَا تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ» و برخی مضافی را در تقدیر می‌گیرند، یعنی كِرَاهَةً أو حَذَارًا أو مَخَافَةً. آن تَحْبَطَ اعمالكم (طباطبایی، ۱۸/۳۰۸). درباره علت حبط اعمال در این آیه اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای هر دو نهی را سبب آن می‌دانند و عده‌ای منهی عنه، یعنی فعل فریادزدن و بلند حرف زدن را سبب حبط اعمال می‌دانند. در تفسیر ابن عاشور آمده است: «أَنَّ تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ فِي مَحَلِّ نَصْبٍ عَلَى نَزْعِ الْخَافِضِ وَ هُوَ لَا مُنْتَهَى لَهُ وَ هَذَا تَعْلِيلٌ لِمَنْهَى عَنْهُ لِاللَّهِي» (۲۶/۱۸۵).

دلیل اضممار حرف لا را می‌توان در این امر دانست که اگر مؤمنان صدای خود را بالاتر از صدای پیامبر ببرند و با او با صدای بلند صحبت کنند و در مقابل پیامبر رعایت ادب را نکنند، قطعاً منجر به حبط اعمال آنها می‌شود.

همچنین می‌توان حرف لا را محذوف ندانست و این قسمت از آیه را این‌گونه ترجمه کرد: اینکه اعمالتان تباه شود، صدایتان را بالای صدای پیامبر نبرید و با او با صدای بلند صحبت نکنید. اینکه اعمالتان تباه شود امری ذهنی است و هنوز محقق نشده است و در صورتی محقق می‌شود که در مقابل پیامبر با صدای بلند و نوعی بی ادبی صحبت کنند.

۷. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات: ۶). آن تُصِيبُوا، مفعول له یا منصوب به نزع خافض است؛ به معنای كِرَاهَةً أو مَخَافَةً أو حَذَارًا اصابتكم قَوْمًا بِجَهَالَةٍ یا لِأَنَّ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ (زمخشری، ۴/۳۶۰؛ واحدی، ۲۰/۳۴۹).

در این آیه نیز علت حذف لا این است که اگر فاسقی برایمان خبری آورد و در صحت و سقم آن تحقیق و بررسی نکردیم، منجر به این می‌شود که از روی جهالت و نادانی به قومی آسیب وارد کنیم و نیز می‌توان حرف لا را مضمَر ندانست؛ بدین صورت که اگر فاسقی برای شما خبر مهمی آورد، اینکه از روی نادانی به قومی آسیبی برسانید، تحقیق کنید. اینکه به قومی از روی نادانی آسیب برسانید امری ذهنی است و تحقیق پیدا نکرده است. شأن نزول آیه نیز در تأیید این مسئله است. هنگامی که ولید بن عقبه درباره قبیله بنی مصطلق خبر کذبی را برای پیامبر آورد، مبنی بر اینکه آنها از پرداخت زکات خودداری کرده‌اند؛ پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم بر گوشمالی آنها گرفت. اما این آیه نازل شد و پیامبر را از حقیقت امر آگاه کرد. اگر پیامبر در مقابل آن قوم اقدامی را انجام می‌دادند، مرتکب گناه می‌شدند و این با مقام عصمت ایشان در تعارض می‌بود.

۸. «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (فاطر: ۴۱). أن تَزُولَا به معنای «کراهه أن تَزُولَا» یا «لَا تَزُولَا» است. برخی یَمَسِّک را به معنای یَمْنَع در نظر می‌گیرند؛ به این معنا که خداوند مانع می‌شود از اینکه آسمان‌ها و زمین زوال یابد یا بلغزد (واحدی، ۴۳۶/۱۸).

باتوجه به سیاق کلام، ممکن است دلیل اضمار حرف لا این باشد که اگر خداوند آسمان‌ها و زمین را نگه ندارد قطعاً سقوط می‌کنند. همچنین می‌توان حرف لا را در این قسمت از آیه مضمّر ندانست و کلمه یَمَسِّک را نیز در معنای خود به کار گرفت. برخی از مترجمان قرآن از جمله معزی، الهی قمشه‌ای، مشکینی و انصاریان نیز آیه را بدون اضمار حرف لا ترجمه کرده‌اند؛ «همانا خدا نگه دارد آسمان‌ها و زمین را از آنکه بیفتند.»

۹. «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۵).
۱۰. «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (انبیاء: ۳۱).
۱۱. «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (لقمان: ۱۰)؛ «أن تَمِيدَ بِكُمْ» نزد کوفی‌ها به معنای «لَا تَمِيدَ بِكُمْ» و نزد بصری‌ها به معنای «کراهه أن تَمِيدَ وَتَضْطَرِبَ بِكُمْ» است (مبیدی، ۳۶۷/۵). اگر حرف لا در تقدیر باشد معنای آیه این گونه می‌شود که: و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نلرزاند. اگر مضافی در تقدیر باشد معنای آیه این است که: و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا مبادا شما را بلرزاند. در این آیه نیز لزومی بر تقدیر یا مضمردانستن کلمه‌ای نیست و می‌توان آیه را به این صورت ترجمه کرد: اینکه زمین شما را بلرزاند یا حرکت دهد، خداوند کوه‌های بلندی را در زمین افکند.

۱۲. «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (بقره: ۱۱۸). در این آیه حرف «لولا» به معنای هَلَا در (تَأْتِينَا) مضمّر است؛ به این معنا که «کسانی که نمی‌دانند، گفتند: چرا خدا با خود ما سخن نمی‌گوید؟ یا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نمی‌آید؟» باتوجه به سیاق، شاید بتوان علت اضمار حرف لولا در تأتینا را شدت حرص کفار برای آمدن نشانه‌ای برای خودشان دانست و منتظرند که حتماً معجزه‌ای از جانب خداوند برایشان بیاید. این سؤالات و درخواست‌ها حرف تازه‌ای نیست و کفار قبل از این‌ها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجایی را داشته‌اند.

۱۳. «وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيُعْثِقُوا وَيُضَفِّحُوا الْأَثْحِبُونَ أَنْ يُغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور: ۲۲). کلمه يَأْتِلُ یا از ریشه «الو»

به معنای کوتاهی کردن است یا از ریشه «الی» همانند ایلاء در مباحث فقهی به معنای سوگند یاد کردن است (زمخشری، ۲۰۲/۳؛ قرآنی، ۱۶۲/۶). در این آیه اگر فعل یَاتَلِ از ریشه «الو» به معنای کوتاهی کردن گرفته شود، نیازی به اضممار یا تقدیر حرف لا در آن یُوْتُوا نیست. همان طور که در ترجمه معزی به این صورت آمده است: «و کوتاهی نکنند توانگران از شما و دارندگان گشایش که بدهند خویشاوندان و بینویان و هجرت کنندگان را در راه خدا». اما اگر از ریشه «الی» به معنای سوگند خوردن بگیریم حرف لا در آن یُوْتُوا مضموم است، همان طور که در ترجمه آیتی نیز این گونه آمده است: «توانگران و آنان که گشایشی در کار آن هاست، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مسکینان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند.»

۱۴. «بِعِظْكُمْ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (نور: ۱۷). آیات ماقبل این آیه درباره افک یا همان تهمت بزرگ به یکی از زنان پیامبر است که در این آیه خداوند متعال، مسلمانان را در خصوص آن تهمت بزرگ نصیحت می کند و پند می دهد. در این آیه نیز برخی حرف لا در آن تَعُودُوا را مضموم می دانند؛ به این معنا که خداوند شما را اندرز می دهد که دیگر هیچ گاه نظیر آن (تهمت بزرگ) را تکرار نکنید. برخی نیز مضافی همانند (کراهه او مخافه او حذار) را در تقدیر می گیرند. عده ای نیز فعل یَعْظُ را به معنای یُحَذِّرُ در نظر می گیرند. در این صورت، آن تَعُودُوا در معنای خود به کار می رود (ابن عاشور، ۱۴۶/۱۸). شاید بتوان علت اضممار حرف لا در آن تَعُودُوا را در این امر دانست که خداوند مسلمانان را از عواقب توجه نکردن به نصیحت او آگاه می کند؛ یعنی اگر مسلمانان به پند و اندرز خداوند گوش فرا ندهند، یقیناً آن تهمت بزرگ را تکرار می کنند.

می توان فعل یَعْظُ را نیز در معنای خود به کار برد و نیازی به تقدیر کلمه ای در آن تَعُودُوا نیست و آیه را به این صورت ترجمه کرد: «اینکه نظیر آن تهمت بزرگ را تکرار کنید، خداوند شما را پند و اندرز می دهد.»

۱۵. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود: ۴۶). اقوال درباره این آیه نیز همچون آیه هفدهم سوره نور است که به سبب اطاله کلام آن را تکرار نمی کنیم.

۴. زیادت حرف لا

زائد بودن برخی کلمات در قرآن از دیرباز بین مفسران محل بحث بوده است. اما باید به این نکته توجه داشت که اصطلاح زائد در قرآن، مبنی بر لغو و بیهوده بودن آن نیست، بلکه نوعی تأکید بر کلام است و می تواند با توجه به بافت و سیاق کلام بررسی و تحلیل شود. مراد نحویان از زائد بودن لفظی در کلام این است که بدون آن لفظ نیز معنای کلام مشخص است. ابن هشام معتقد است که درباره سخن خداوند نباید از اصطلاح زائد استفاده کرد؛ زیرا مراد از این اصطلاح در اذهان عموم این است که هیچ معنایی ندارد،

در صورتی که سخن خداوند منزه است از اینکه معنایی نداشته و لغو و بیهوده باشد (ازهری، ۱۸۵).
نحویان اصطلاحات متفاوتی را در کنار اصطلاح زائد به کار برده‌اند که عبارت‌اند از: صله، حشو،
الغاء، لغو، اسقاط و مُقَمَّم. بصری‌ها بیشتر از اصطلاح زیادت و لغو استفاده می‌کنند و کوفیان بیشتر
اصطلاح حشو و صله را به کار می‌برند (وهیبی، ۱۲).

در این بخش به ذکر برخی آیات که حرف لا در آن‌ها زائد در نظر گرفته شده است، می‌پردازیم.

۱. حرف لا بر سر فعل اقسام در هشت آیه در قرآن آمده است: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (واقعہ: ۷۵)؛
«فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ» (حاقہ: ۳۸)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (معارج: ۴۰)؛
«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (قیامت: ۱)؛ «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت: ۲)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُفِ» (تکویر:
۱۵)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقَقِ» (انشقاق: ۱۶)؛ «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» (بلد: ۱).

در این آیات درباره حرف لا، برخی آن را زائد در نظر گرفته‌اند؛ برای مثال، در خصوص آیه ۷۵ سوره
واقعہ، «لَا أُقْسِمُ» را به معنای «اقسم» گرفته‌اند؛ یعنی به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم. برخی لا را
غیرزائد می‌دانند و دو نوع تفسیر درباره آن بیان کرده‌اند: ۱. حرف لا برای انکار و رد کافران است و سپس
جمله با سوگند آغاز می‌شود؛ یعنی نه (چنان نیست که کافران تصور می‌کنند)، سوگند به موقعیت ستارگان؛
۲. لا اقسام به معنای سوگند نمی‌خورم است؛ به این معنا که مسئله به قدری روشن است که نیازی به قسم
خوردن ندارد (شوکانی، ۴۴۲/۵ تا ۴۴۳؛ قرآنی، ۴۸۳/۱۲). اقوال ضعیف دیگری درباره لا اقسام بیان شده
است؛ از جمله عکرمه، مجاهد، ابو عمران و ابوالعالیه آن را به صورت لا اقسام قرائت کرده‌اند که زجاج آن را
قولی ضعیف می‌داند (جوزی، ۲۶۵/۸). اخفش نیز حرف لا به معنای الا را جایز دانسته است و درباره آیه
«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» با توجه به قرینه «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (تین: ۳) که او در آن برای قسم آمده، لا اقسام را
به معنای اقسام در نظر گرفته است (قرطبی، ۵۹/۲۰).

۲. «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ
اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (حدید: ۲۹).

۳. «وَ حَرَامٌ عَلَى قَوْمٍ قَوْلِيَّةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (انبیاء: ۹۵).

۴. «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۰۹).

راجع به اینکه حرف لا در «لَيْلًا يَعْلَمُ»، زائد یا اصلی است، بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد.
بسیاری از مفسران حرف لا را صله یا زائد برای تأکید می‌دانند. عده‌ای نیز لا را در معنای اصلی خود در
نظر می‌گیرند که در این صورت، دو معنا را می‌توان برای آیه در نظر گرفت: ۱. «لَيْلًا يَعْلَمُ» و «أَلَا يَقْدِرُونَ»،

نفی در نفی و در حکم اثبات است و منظور این است که اهل کتاب بدانند که آن‌ها هم اگر ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند می‌توانند فضل الهی را برای خود فراهم سازند. همچنین با توجه به آیه قبل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حدید: ۲۸) به این معناست که رحمت مضاعف بدان جهت بود که اهل کتاب اینطور ندانند که مؤمنان راهی به فضل خدا ندارند (مکارم شیرازی، ۳۹۸/۲۳). البته اصلی بودن حرف لا و ترجمه منفی از آیه، تأکید بیشتری بر معنا و مفهوم آیه دارد، زیرا وقتی گفته می‌شود که اهل کتاب ندانند یا تصور نکنند که مؤمنان راهی به فضل خدا ندارند؛ یعنی بلکه قطعاً بدانند که مؤمنان بهره‌ای از فضل الهی دارند.

در باره آیه ۹۵ سوره انبیاء نیز برخی حرف لا در «أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» را زائد در نظر می‌گیرند؛ بدین معنا که بر مردم آبادی که هلاکشان ساختیم ممنوع است که به دنیا بازگردند؛ یعنی حرمت رجوع به دنیا را بیان می‌کند، نه عدم رجوع را. اما آمدن حرف لا، شدت تأثیر و نفوذ حرمت را بیان می‌کند؛ زیرا نتیجه حرمت در حقیقت، عدم رجوع است؛ یعنی آن‌ها قطعاً به دنیا باز نخواهند گشت (طباطبایی، ۳۲۵/۱۴). بعضی دیگر نیز آیه را از قبیل نفی در نفی در نظر می‌گیرند؛ یعنی محال است که آن‌ها در قیامت بازگشت نکنند، یعنی بازگشت می‌کنند (کاشانی، ۱۰۶/۶).

در آیه ۱۰۹ سوره انعام، در خصوص اینکه حرف (ما) در «وَمَا يُشْعِرُكُمْ» استفهامیه باشد یا نافی، بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد. برخی «ما» را استفهام انکاری در نظر گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه به این شکل است: «شما از کجا می‌دانید که اگر معجزه‌ای بیاید ایمان نمی‌آورند»؛ یعنی ممکن است ایمان بیاورند که این با مقصود آیه در تعارض است. با این وجود، عده‌ای «ما» را نافی ترجمه کرده‌اند؛ به این معنا که «شما نمی‌دانید که اگر این معجزات نیز انجام شود، آن‌ها ایمان نخواهند آورد». در این صورت، فاعلِ يُشْعِرُ کلمه شیء است که در تقدیر است (مکارم شیرازی، ۳۹۹/۵). البته اگر حرف ما را استفهامیه در نظر بگیریم، می‌توان حرف لا را زائد دانست؛ یعنی «شما از کجا می‌دانید که هرگاه معجزه‌ای بیاید (ایمان می‌آورند؟ خیر) ایمان نمی‌آورند.»

۵. «قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف: ۱۲).

۶. «قَالَ يَا هَازُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» (طه: ۹۲ تا ۹۳).

راجع به «أَلَّا تَسْجُدَ» سه نظر وجود دارد: ا. با توجه به آیه «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (۷۵)، أَنْ تَسْجُدَ قرینه‌ای است مبنی بر اینکه حرف لا، صله یا زائد برای تأکید است؛ ب. لا، اصلی و مَنَعَكَ به معنای دعا، حملک یا بَعَثَكَ است؛ ج. حرف لا و فعل مَنَعَ هر دو در معنای اصلی به کار رفته‌اند (طوسی، ۳۵۷/۴). اما اینکه چرا حرف لا در سوره اعراف برای تأکید

آمده و در سوره ص نیامده است، مسئله‌ای است که باید به بافت و سیاق دو سوره توجه کرد. «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَارْجُ إِتِكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» (اعراف: ۱۸ تا ۲۱). «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَارْجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» (اعراف: ۷۱ تا ۸۰). خداوند متعال در این قسمت از سوره اعراف درباره عدم سجده شیطان، از تأکیدهای بیشتری نسبت به سوره ص استفاده می‌کند؛ از جمله لَقَدْ، زیادت لا، إِنْكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ، إِنْكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ، لَأَقْعُدَنَّ، لَا يَتَّبِعُهُمْ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ.

مشقات سجود در سوره اعراف نه بار و در سوره ص سه بار تکرار شده است که این نشان از اهمیت و تأکید بر امر سجده است. مقام خشم و غضب خداوند در مقابل شیطان در سوره اعراف نیز نسبت به سوره ص بیشتر است. در تأیید این سخن می‌توان به این موارد اشاره کرد: ا. ذکر نکردن نام ابلیس در آیه ۱۲ سوره اعراف «قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ» و ذکر آن در سوره ص «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ»؛ ب. عدم بسط کلام با ابلیس در سوره اعراف برخلاف سوره ص که نشانگر شدت خشم و غضب خداوند است؛ ج. تأکید بر طرد و خروج شیطان از درگاه خداوند در سوره اعراف بیشتر از سوره ص است. فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَارْجُ إِنْكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ. قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا (سامرائی، ۲۹۶/۳ تا ۲۹۹).

در آیه ۹۳ سوره طه نیز آمدن حرف لا کاملاً برای بافت و سیاق متن است. هنگامی که حضرت موسی قصد دیدار پروردگارش در کوه طور را داشت به قوم خود هشدار می‌دهد که مبادا در غیاب او به ورطه گمراهی کشیده شوند. هنگامی که خداوند حضرت موسی را از گمراهی قومش توسط سامری آگاه کرد «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ. فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا» (طه: ۸۵ تا ۸۶) به شدت از این عمل قومش خشمگین و عصبانی شد که آمدن حرف لا نوعی تأکید بر مذمت و نکوهش عمل آن‌ها دارد که در حقیقت از حضرت موسی و برادرش هارون تبعیت نکرده‌اند.

۷. «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تُقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ

امَلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِيَاهُمْ وَلَا فَرْبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَتَّبِعُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (انعام: ۱۵۱). این آیه درباره نخستین اصول ده‌گانه و مشترک میان ادیان توحیدی است. راجع به آلا تَشْرِكُوا در ظاهر باید آن تَشْرِكُوا می‌گفت، زیرا خداوند شرک را حرام کرد نه نفی شرک را. باین‌وجود برخی حرف آن را مصدری و لا را زائد و آلا تَشْرِكُوا را در محل نصب و بدل از ما دانسته‌اند که تقدیر آیه این چنین می‌شود: «أَتَلُّ عَلَيْكُمْ تَحْرِيمَ الْإِشْرَاكِ». اما درحقیقت، حرف آن در آن لا تَشْرِكُوا مفسره و به معنای «آی» است؛ یعنی آنچه که بر شما تلاوت و قرائت شده این است که بر خدا شرک نورزید (جوادی آملی، ۳۸۲/۲۷). تفاوت ذکر حرف لا در «آلا تَشْرِكُوا» و ذکر نکردن آن در این است که با آمدن حرف لا، تأکید کلام بر عدم شرک بیشتر می‌شود؛ زیرا یک بار با ذکر لفظ حرام و بار دیگر با حرف نفی لا به نهی شرک به خداوند می‌پردازد.

نتیجه‌گیری

بعد از بررسی و تحلیل اضممار و زیادت حرف لا در برخی آیات قرآن کریم این نتایج به دست آمد:

ا. برخی نحویان، حذف و اضممار را در معنای یکدیگر به کار می‌برند؛ اما در اصل، بین آن دو فرق است. گاهی حذف در مقابل اضممار قرار دارد که در این صورت حذف آن است که اثری از کلمه محذوف در کلام نباشد، برخلاف اضممار که در لفظ، پنهان، ولی در معنا مدنظر است. اما اگر حذف در مقابل ترک باشد، آنگاه مراد از حذف آن است که کلمه در لفظ نیست ولی در نیت است و مراد از ترک آن است که کلمه نه در لفظ و نه در نیت وجود ندارد.

ب. اضممار حرف لا در قرآن به دو دسته قیاسی و سماعی تقسیم می‌شود که در آیه ۸۵ سوره یوسف «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» قیاسی و در دیگر آیات محل بحث به صورت سماعی است.

ج. ادیبان و مفسران درباره اضممار و زیادت حرف لا در آیات محل بحث در قرآن اتفاق نظر ندارند. عده‌ای همچون کوفیان حرف لا را مضممر می‌دانند و در مقابل، بصری‌ها مضافی را در تقدیر می‌گیرند. درباره اصطلاح زائد، برخی همچون ابن هشام بر این باورند که چون این اصطلاح در باور مردم مبنی بر این است که هیچ معنایی ندارد، نباید در قرآن استفاده شود. بصری‌ها بیشتر از اصطلاح زیادت و لغو و کوفی‌ها از اصطلاح حشو و صله استفاده می‌کنند.

د. توجه به بافت و سیاق کلام و نظم و ترکیب کلمات، تأثیر به‌سزایی در تفسیر و فهم متن دارد، تا جایی که توجه نکردن به آن منجر به فهم غلط از متن می‌شود. در آیات محل بحث نیز اضممار و زیادت حرف لا کاملاً به منظور بافت و سیاق کلام و در تأیید و تأکید آن است. اصل بر عدم تقدیر است، لذا در برخی آیات

مى توان حرف لا را مضمرا يا زائد در نظر نگرفت و به ترجمه و دركى صحيح از آيات دست يافت.

منابع

قرآن كريم

- ابن جوزى، عبدالرحمن بن على، زاد المسير فى علم التفسير، بيروت: دار الكتاب العربى، ۱۴۲۲ق.
- ابن عادل، عمر بن على، اللباب فى علوم الكتاب، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
- ابن عاشور، محمد طاهر، التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ العلمى، ۱۴۲۰ق.
- ابن عصفور، على بن مؤمن، شرح جمل الزجاجى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ۱۴۰۴ق.
- ابن هشام، عبدالله بن يوسف، قطر الندى و بل الصدى، قم: ذوى القربى، ۱۴۲۷ق.
- ابوالقاء، ايوب بن موسى، الكليات؛ معجم فى المصطلحات و الفروق اللغوية، بيروت: الرسالة، ۱۴۱۹ق.
- ابوالفتوح رازى، حسين بن على، روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن، مشهد: آستان قدس رضوى، ۱۴۰۸ق.
- ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، بيروت: دار الفكر، ۱۴۲۰ق.
- ازهرى، خالد بن عبدالله، اعراب الالفية المسماة بتمرين الطلاب فى صناعة العرب، صيدا: المكتبة العصرية، بى تا.
- الهي قمشه اى، مهدي، ترجمة قرآن، قم: فاطمة الزهراء، ۱۳۸۰.
- انصاريان، حسين، ترجمة قرآن، تهران: اسوه، ۱۳۸۳.
- آلوسى، محمود بن عبدالله، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- آيتى، عبدالمحمد، ترجمة قرآن، تهران: سروش، ۱۳۷۴.
- بدوى، احمد احمد، عبدالقاهر الجرجانى و جهوده فى البلاغة العربية، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۳۰ق.
- تفتازانى، مسعود بن عمر، المطول، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۵ق.
- جرجانى، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، دلائل الاعجاز، بيروت: دار الكتب العربى، ۲۰۱۴م.
- جوادى آملى، عبدالله، تفسير تسنيم، قم: اسراء، ۱۳۸۶.
- حجت هاشمى خراسانى، حميد الدين، مفصل شرح مطول، قم: حاذق، ۱۳۹۰.
- خطيب، طاهر يوسف، المعجم المفصل فى الاعراب، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۸ق.
- ذوالرمة، غيلان بن عقبه، ديوان شعر، شرح احمد حسن بسج، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- زركشى، محمد بن بهادر، البرهان فى علوم القرآن، بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۰ق.
- زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقويل فى وجوه التاويل، بيروت: دار الكتب العربى، ۱۴۰۷ق.

- سامرائی، فاضل صالح، معانی النحو، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۸ق.
- سمین حلبی، احمد بن یوسف، عمدة الحفاظ فی تفسیر اشرف الالفاظ، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
- سیرافی، حسن بن عبدالله، شرح کتاب سبویة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۹ق.
- شوکانی، محمد، فتح القدر، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
- شیخ زاده، محی الدین، حاشیة محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: اعلمی، 1390ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
- فتوحی، محمود، سبک شناسی نظریه ها و رویکردها و روش ها، تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۸۰م.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۲م.
- فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- قائمی نیا، علیرضا، بیولوژی نص، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳.
- قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس های از قرآن، ۱۳۸۸.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۱.
- مشکینی اردبیلی، علی، ترجمه قرآن، قم: هادی، ۱۳۸۱.
- معزی، محمد کاظم، ترجمه قرآن، قم: اسوه، ۱۳۷۲.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱.
- میبدی، احمد بن محمد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- واحدی، علی بن احمد، التفسیر البسیط، عربستان: وزارة التعليم العالی، ۱۴۳۰ق.
- وهیبی، صالح بن سلیمان، «اختلاف العلماء فی الحروف الزائدة فی القرآن الکریم»، مجلة الآداب، دانشگاه ملک سعود، ج ۱۲، ش ۱، ۱۴۲۱ق، صص ۴۱ تا ۳۴.